

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کلام در این بود که در آیه شریفه نفی سبیل نکره در سیاق نفی است «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» نکره در سیاق نفی یا نهی آیا مفید سعه و شمول است و به چه کیفیتی؟ مقدمه اصولی را اینجا مطرح کردیم.

مقدمه اصولی: عرض می‌کنیم که در دلالت نکره در سیاق نفی یا نهی بر عموم و شمول سه نظریه است:

نظر اول: نکره در سیاق نفی وضع شده است برای عموم.

نظر دوم: دلالت در سیاق نفی بر عموم بالوضع نیست بلکه به اطلاق و مقدمات حکمت است.

این نظریه را توضیح بدهیم و بعد نظر سوم را مطرح کنیم.

اصل بحث این است که ما این جمله را اینگونه معنا می‌کنیم خداوند برای کافرین بر علیه مسلمانان هیچ سبیلی و سلطه‌ای قرار نداده است، این عموم به چه کیفیت است؟

کسانی که می‌گویند به اطلاق و مقدمات حکمت است و بالوضع نیست بیانشان این است که می‌گویند از طرفی نکره در سیاق اثبات دلالت بر عموم و شمول نمی‌کند، «**اکرم عالما**» یعنی یک عالمی را اکرام کن، اطلاقش هم اطلاق بدلی است، تنوین نکره هم دال بر وحدت است، یکی، «**اکرم عالما**» یک عالم را، چگونه می‌شود وقتی در سیاق نفی یا نهی قرار می‌گیرد مفید اطلاق و عموم می‌شود؟ «**رأیت احدا**» یعنی یک نفر را دیدم، یک کسی را دیدم، وقتی منفی می‌شود، «**ما رأیت احدا**» یعنی هیچ کس را ندیدم، هیچ نفر، شمول و عموم است.

آقایان می‌گویند این دلالت بر عموم بالوضع نیست، - این مهم است و ثمرات فقهی زیادی هم دارد - چرا بالوضع نیست؟ می‌گویند چون در نکره در سیاق نفی یک اسم جنس داریم، که همان نکره باشد، «**رجلا**»، یک تنوین داریم و یک کلیشه نفی و نهی داریم، «**ما رأیت احدا**» یا «**لا تضرب احدا**»، اینجا آقایان می‌گویند خود نکره و اسم جنس که وضع شده است برای طبیعت، «**رجل**» یعنی مرد، یک مرد هم «**رجل**» است و صد یا هزار مرد هم «**رجل**» است، او که دال بر طبیعت است، تنوین هم دال بر بدلیت است، رجلا یعنی مردی از بین مردها، پس نه خود نکره دال بر استغراق و شمول است و نه از تنوین استغراق و شمول استفاده می‌شود، نفی و نهی هم یا زجر از مدخول است در نهی و یا اخبار از فقدان مدخول است در نفی، می‌گویند چه چیزی برای این سعه و شمول وضع شده است؟ نهی که وضع نشده است، نکره هم که وضع نشده و تنوین هم برای این معنا وضع نشده است. لذا استفاده عموم و شمول به اطلاق و مقدمات حکمت و دلالت سکوتی است، مولا هیچ قیدی نیاورده است نگفته «**ما رأیت احدا من العلماء، من الفقهاء، من الشعراء**»، سکوت کرده، در مقام بیان بوده است، از اطلاق و عدم القید و سکوت مولا نتیجه می‌گیریم سعه و شمول را لذا بالوضع نیست.

عرض می‌کنیم که این بیان قابل قبول نیست. سعه و شمول نکره در سیاق نهی به اطلاق و مقدمات حکمت نیست، و شاهد بر آن خود این عموم و اطلاق و شمول در نکره در سیاق نفی و نهی به تلفظ در می‌آید، یعنی وقتی «**ما رأیت احدا**» را ترجمه می‌کنید، می‌گویید هیچ کس را ندیدم هیچ کس، شمول است، این شمول از کجاست؟ در اصول ما مفصل توضیح دادیم^۲ از جمله در بحث استثناء از منفی آیا علامت

۱ - جلسه پانزدهم- مسلسل ۳۴- چهارشنبه - ۱۴۰۰/۱۱/۰۶

۲ - در مباحث الفاظ تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۹۵ همین بحث نکره در سیاق نفی یا نهی را استاد حفظه الله بحث کرده اند.

مورد سوم: نکره در سیاق نفی یا نهی

دو نظریه بین اصولیین معروف است، که البته نظریه سومی هم مطرح خواهیم کرد:

نظریه اول: نکره در سیاق نهی یا نفی وضع شده برای عموم، یعنی به دلالت لفظیه وضعیه دال بر عموم است.

نظریه دوم: نکره در سیاق نهی یا نفی به اطلاق و مقدمات حکمت دال بر شمول است به دلالت سکوتی نه لفظی.

قائلین به نظریه دوم می‌گویند فرض کنید مولا گفته لاتعق رقبة، اینجا ببینید این استیعاب و استغراق که منکر استفاده آن نیستیم، دال بر آن چیست؟ یک اسم جنس داریم و یک نهی، اسم جنس که رقبة است بدون تنوین وضع شده برای طبیعت، رقبة یعنی بنده، چه صد تا و دال بر استغراق نیست. اگر با تنوین به کار رود، تنوین هم دال بر بدلیت است، بنده‌ای از بین بنده‌ها. استغراق و شمول عرضی را تنوین نکره دلالت ندارد. الفاظ نهی و نفی هم وضع شده‌اند برای نفی مدخول و زجر از مدخول، بنابراین دال بر استغراق و استیعاب کدام لفظ است؟ مستدل می‌گوید لفظی نیست. نه نفی وضع شده برای استغراق و استیعاب و نه طبیعت چنین وضعی دارد و نه تنوین نکره. لذا دال بر استغراق و استیعاب دال وضعی نیست. بلکه دلالت به اطلاق و مقدمات حکمت است. مولا در مقام بیان بوده نگفته لاتعق رقبة کافره معلوم می‌شود

استغراق است یا نه؟ اینجا به اختصار اشاره می‌کنیم به نظر ما دلالت نکره در سیاق نفی و نهی بر شمول دلالت عقلی مستند به وضع است لذا در اصول گفته‌ایم ما سه نوع شمول داریم، یکی شمول بالوضع که لفظ وضع شده است برای شمول، دوم دلالت عقلی مستند به وضع که در مرحله بعدی قرار می‌گیرد، سوم دلالت بر شمول به اطلاق و مقدمات حکمت، که از نظر ظهور هم ترتیب همین است، ظهور اقوی ظهور وضعی است، بعد دلالت عقلی مستند به وضع است و بعد هم اطلاق و مقدمات حکمت است.

به این بیان که در بحث نکره در سیاق نفی و نهی، نهی و نفی این صیغ وضع شده‌اند برای نفی طبیعت، عقل می‌گوید نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است، «ما رأیت احدا» نفی می‌خواهد طبیعت مدخول را نفی کند، عقل می‌گوید این دلالت وضعی، نفی طبیعت به نفی همه افراد است. لذا دلالت نکره در سیاق نفی بر عموم و شمول دلالت عقلی مستند به وضع است. همه تفصیل آن در علم اصول. نتیجه آن هم این است که در ادله، اگر نکره در سیاق نفی و نهی با دلالت وضعی تعارض کرد و تنافی پیدا کرد، دلالت وضعی اظهر است و بر او مقدم است، مثلاً مولا در شهر موصل گفت «لا تکرّم رجلا من اهل البلد»، هیچ مردی از مردهای این شهر را اکرام نکن، این عموم و شمول است به دلالت عقلی مستند به وضع، همین جا اگر مولا گفت «اکرم کل محب لاهل البيت عليهم السلام» هر محب اهل

عتق هیچ رقیه‌ای را نمی‌خواهد و الا اگر عتق رقیه مسلم را می‌خواست قید می‌آورد که لاتعتق رقیه کافره. پس نکره در سیاق نفی یا نهی دلالتش بر شمول به اطلاق و مقدمات حکمت است. ۱۸ آبان ۱۳۹۵ - ادامه بررسی نکره در سیاق نفی و نهی
چند مثال برای محل بحث: نکره در سیاق نفی مثل: لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام. ما جعل علیکم فی الدین من حرج، لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً.

نکره در سیاق نهی مثل: لاتتلبس شیئا مما لایؤکل فی الصلاة. لایغتبط بعضکم بعضاً.
منشأ این ادعا این است که گفته می‌شود از طرفی نکره اگر در سیاق اثبات باشد دلالت بر عموم و شمول نمی‌کند، عالم در اکرم عالما نکره است اما دال بر عموم نیست بلکه اطلاق بدلی است مانند صم یوما. زیرا اسم جنس متون با تنوین نکره قالب برای شمول نیست بلکه تنوین دال بر قید وحدت هم هست، اکرم عالما یعنی یک عالمی را. اما عکس آن همین نکره وقتی در سیاق نفی یا نهی قرار می‌گیرد می‌گویند شمولیت را می‌فهماند نه بدلیت را، ما رأیت احدا، یعنی هیچ فردی را ندیدم، دیگر دال بر اطلاق بدلی نیست. بحث این است که کیفیت استفاده چگونه است؟

جمعی ادعا می‌کنند نکره در سیاق نفی وضع شده برای استیعاب و شمول. جلسه قبل اشکال منتقدین را بر این مبنا اشاره کردیم، مستشکلین می‌گویند در بحث وضع برای عموم باید یک دالی باشد که دلالت کند بر عموم، ما این مورد را بررسی می‌کنیم. محقق خراسانی و محقق خونی و دیگران می‌گویند در لاتکرّم فاسقا چند کلمه است، لفظ نفی یا نهی وضع شده برای زجر از مدخول، نه برای استیعاب، نکره هم وضع شده برای جنس و استیعاب نیست، تنوین هم دال بر وحدت و بدلیت است نه استیعاب، پس دلالت بر استیعاب و عموم در نکره در سیاق نفی چیست؟ پس ادعای اینکه نکره در سیاق نفی و نهی وضع شده برای عموم صحیح نیست.

بله در موارد دیگر نکره متون را بعضی از أداة تبدیلیش می‌کنند به استیعاب چون خود آن أداة وضع شده‌اند برای استیعاب مانند کل. اکرم کلّ عالم، اینجا استیعاب است چون کل وضع شده برای استیعاب مدخولش، اینجا قبول داریم اما در لاتکرّم فاسقا، فاسقا که دال بر استیعاب نیست، لاتکرّم هم وضع شده برای زجر عن المدخول نه استیعاب و شمول، پس استیعاب از کجا آمد؟

منکرین وضع نکره در سیاق نفی برای استیعاب می‌گویند منکر نیستیم که یک نحوه شمولیتی در نکره در سیاق نفی هست، اما این شمولیت بالوضع نیست بلکه به اطلاق و مقدمات حکمت است، آن هم با این بیان که می‌گویند نفی و نهی وضع شده‌اند برای زجر یا اعلام انتفاء طبیعت، لکن انتفاء طبیعت به انتفاء جمیع الافراد است، چنانکه اثبات طبیعت به اثبات یک فرد است اما انتفاء طبیعت به انتفاء جمیع الافراد است لذا اطلاق و مقدمات حکمت می‌گوید مولا گفته لاتعتق رقیه و قید ایمان نیاورده معلوم می‌شود عتق هیچ رقیه ای لازم نیست. پس استیعاب و شمول در نکره در سیاق نفی به اطلاق و مقدمات حکمت است.

عرض می‌کنیم: ما قائلیم در نکره در سیاق نفی و نفی یک دال ثالثی است بر استیعاب نه وضع است و نه مقدمات حکمت است به تعبیر مجهولش، بلکه اسم این دال را چنانکه در استثناء از منفی اشاره کردیم نامش را می‌گذاریم دلالت عقلیه مستند به وضع.

چنانکه اشاره کرده‌اند باید ببینیم استیعاب از کجا استفاده می‌شود؟ استفاده استیعاب با این تحلیل است که نفی و نهی وضع شده برای زجر و اعلام انتفاء طبیعت مدخول. این مدلول وضعی یک مدلول عقلی دارد، عقل حکم می‌کند انتفاء طبیعت به انتفاء جمیع الافراد است لذا اگر این استیعاب نفی‌ای در این موارد استفاده می‌شود به دلالت عقلیه مستند به وضع است. و این دلالت عقلیه از نظر ظهور در مرحله مؤخر از دلالت وضعیه و مقدم بر اطلاق و مقدمات حکمت است و این نگاه ما ثمره فقهی هم دارد که اگر نکره در سیاق نفی و نهی مورد تعارض قرار بگیرد باید ببینیم طرف تعارض آن از جهت کیفیت استیعاب چگونه است؟ اگر طرف مقابل آن، عام وضعی بود در محل تعارض و اجتماع عام دال بر استیعاب بالوضع مقدم است بر نکره در سیاق نفی و نهی، مثلاً مولا در موصل گفت لاتکرّم رجلا فی هذا البلد، نکره در سیاق نهی مفید استیعاب به دلالت عقلیه مستند به وضع است، بعد گفت اکرم کل محب لاهل البيت، زید در موصل و محب اهل بیت است، اینجا لاتکرّم رجلا شامل زید است به دلالت عقلیه مستند به وضع، اما اکرم کل محب لاهل البيت شامل زید است به دلالت لفظیه وضعیه، دلالت لفظیه وضعیه اظهر از دیگری و مقدم است.

ولی اگر مولا گفت: لاتکرّم رجلا فی هذا البلد بعد گفت اکرم الکريم، فردی اهل آن بلد و کریم است. در ماده اجتماع اکرم الکريم به اطلاق و مقدمات حکمت می‌گوید زید باید اکرام شود، لاتکرّم رجلا فی هذا البلد می‌گوید من بیان هستم و زید رانایید اکرام کنی، لذا از تحت اکرم الکريم زید خارج است.

نتیجه: به نظر ما وقوع نکره در سیاق نفی و نهی دلالتش بر استیعاب به دلالت وضعیه لفظیه نیست و اطلاق و مقدمات حکمت هم مسامحه است بلکه به دلالت عقلیه مستند به وضع است. این دلالت عقلیه اگر با دلیل دال بر عموم باللفظ و الوضع تعارض کرد آن مقدم است. اگر با اطلاق و مقدمات حکمت تعارض کرد، مدلول به دلالت عقلیه مستند به وضع مقدم است.

نتیجه می‌شد: أدوات اسمی دال بر عموم داریم مانند کل، جمیع و مجموع لکن هیئات که ادعا می‌شد وضع شده برای عموم، جمع محلی به لام، مفرد محلی به لام و نکره در سیاق نفی و نهی اینها به دلالت وضعیه لفظیه دال بر عموم نیستند.

بیت علیهم السلام را اکرام کن، زید در موصل است و محب اهل بیت علیهم السلام است، «**لا تکرّم رجلا من اهل البلد**» می‌گوید زید را اکرام نکن به دلالت عقلی مستند به وضع، «**اکرم کل محب لاهل البيت علیهم السلام**» می‌گوید زید را اکرام کن به دلالت وضعی، اینجا دلالت وضعی بر دلالت عقلی مستند به وضع مقدم است، عقل می‌گوید مدخول نفی و نهی، نهی طبیعت است مگر قرینه‌اش باشد، «**اکرم کل محب لاهل البيت علیهم السلام**» قرینه می‌شود و زید را باید اکرام کنید.

اما در همین مثال مولا گفت «**لا تکرّم احدا من هذا البلد**»، هیچ کسی که اهل این شهر است اکرام نکن، بعد مولا گفت «**اکرم الکریم**» و مبنای ما این بود که مفرد محلی به الف و لام دال بر عموم و شمول است به اطلاق و مقدمات حکمت، یعنی به دلالت سکوتی. چون مولا هیچ قیدی نیاورده است، اکرام هر کریمی لازم است، چون از قید سکوت کرده است، اطلاق یعنی دلالت سکوتی، لذا اکرام هر کریمی لازم است. اینجا نکره در سیاق نفی که دلالتش عقلی بالوضع است مقدم بر اطلاق می‌شود، «**لا تکرّم رجلا من هذا البلد**» قرینه می‌شود که مرد کریم شهر موصل را هم نباید اکرام کرد.

وجهش هم سر بسته این است که دلالت وضعی یا عقلی مستند به وضع دلالت کلامی است، لذا شاهدش هم این است که مولا بعد محاجه می‌کند که من گفتم چرا این کار را انجام ندادی، ولی در اطلاق و مقدمات حکمت ما اینگونه نتیجه می‌گیریم که مولا قید را نگفت پس اطلاق را اراده کرد، آنجا دلالت سکوتی دال بر شمول است ولی در این دو قسم دلالت کلامی دال بر شمول است و دلالت کلامی همیشه قرینه است بر دلالت سکوتی و آن را توضیح می‌کند، این نکته مهمی است که در اصول ثمرات فراوانی بر آن مترتب است.

بعد از مقدمه

آیه کریمه «**وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**» ما دو نکته را از دو مقدمه استفاده کردیم:

نکته اول: سبیل در این ترکیب به معنای سلطه هست، هر چند در لغت نیامده باشد که از توضیحات مقدمه اول استفاده کردیم.

سؤال: این نفی سلطه ممکن است در مواردی قرینه داشته باشیم به معنای سلطه خاص است، مثلا امام کاظم علیه السلام در وصیتشان فرمودند بندگان که در فلان بستان دارم آزاد هستند «**لیس لاحد علیهم سبیل**» اینجا قرینه داریم نفی رقیب است و بنده نیستند، سلطه خاص است.

(نکته دوم): ولی اگر قرینه‌ای وجود نداشت در مقدمه دوم به این نتیجه رسیدیم نکره در سیاق نفی و نهی بدون خلاف مفید استیعاب است، حالا از سه نگاه، یا بالوضع است که بگوییم هیئت برای استعیاب وضع شده است که گفته شده است یا به دلالت عقلی مستند به وضع است که مختار ما بود، یا به اطلاق و مقدمات حکمت است که جمع زیادی انتخاب کرده اند، بالاخره دلالت نکره در سیاق نفی و نهی بر اطلاق و عموم و شمول تمام است، لذا آیه کریمه را اینگونه معنا می‌کنیم «**وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**» خداوند قرار نمی‌دهد برای کافرین بر مؤمنین هیچ سلطه‌ای را، این شمول و عموم است. لذا طبق این آیه کریمه نه کافرین بر مؤمنین حجت دارند و هیچ وقت حجتشان بر مؤمنین غالب نمی‌شود و نه هیچ قانونی خداوند جعل نمی‌کند که این قانون سبب سلطه کافر بر مؤمن شود یا سبب سلطه کافر بر جامعه ایمانی و اسلامی شود. بنابراین دلالت آیه کریمه بر قاعده نفی سبیل به نظر ما تمام است.

دلیل دوم: (دلیل لفظی دوم) حدیث نبوی شریف «**إِلَّا سَلَامٌ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ**»^۳ کیفیت استدلال به این روایت را هم مختصر اشاره کنیم و بعد وارد اصل بحث شویم که ببینیم نسبت به برخی از رمازرها آیا قاعده نفی سبیل می‌تواند مانع باشد از صحت معاوضه در رمازر یا نه؟ ادامه کلام خواهد آمد.

^۳ - من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴، ص: ۳۳۴.